

لئوکیپوس (Λεύκιππος) و دموکریٹوس (Δημόκριτος)

گزیده ای از پاره ها و شواهد*

دنیل گراهام

ترجمه محمد باقر قمی

الف) زندگی

۱. دیوگنس لائرتیوس

لئوکیپوس اهل اثنا یا، به زعم برخی، اهل آبدرا و بنا بر دیگران اهل میلئوس. او شاگرد زنون بود...

۲. دیوگنس لائرتیوس

آپلودوروس ... می گوید لئوکیپوس معلم خود بوده است [و معلمی نداشته است]. به علاوه، او انکار می کند که کسی به نام لئوکیپوس فیلسوف شده باشد. هرمارخوس که برخی (شامل آپلودوروس و اپیکوریان) می گویند استاد دموکریٹوس بود نیز [فیلسوفی به نام لئوکیپوس نمی شناسد].

۳. کلمنت

پارمنیدس شاگرد گزنوفانس بود، زنون [شاگرد] او [پارمنیدس]، بعد لئوکیپوس [شاگرد زنون]، بعد دموکریٹوس [شاگرد لئوکیپوس].

۴. دیوگنس لائرتیوس

دموکریٹوس ... اهل آبدرا یا، به زعم برخی، اهل میلئوس. چنانکه هرودوت می گوید او شاگرد برخی مغ ها (μάγων) و کلدائی ها (Χαλδαιών) بود که خشایارشاہ وقتی مهمان پدرش بود به عنوان سرپرست نزد او گمارده بود. هنگامی که کودک بود در کنار آنها درباره الهیات و نجوم آموخت. بنا بر [گفته] برخی، او بعدها لئوکیپوس و آناکساگوراس را ملاقات کرد و ۴۰ سال از دومی جوانتر بود. فاوورینوس می گوید ... دموکریٹوس درباره آناکساگوراس می گوید نظریاتش درباره خورشید

و ماه از خودش نبود بلکه قدیمی بود و او آنها را سرقت کرده بود. او آناکساگوراس را در جهان شناسی و نظریه عقل اش بی اعتبار می کرد و دشمنش بود چون او دموکریتوس را به شاگردی نپذیرفته بود. پس او چگونه می توانسته است چنانکه برخی می گویند، از او آموخته باشد؟ دنیتریوس و آنتیستنس ... می گویند او به مصر رفت تا هندسه بیاموزد و به پارس رفت تا با کلدائی ها [ملاقات کند؟] و نیز به دریای سرخ رفت. برخی می گویند او به گومنوسوفیستها (Γυμνοσοφισταίς) [هندسه دانان؟؟] در هندوستان پیوسته بود و به اتیوپی [نیز] رفته بود. ...

دموکریتوس ... [درباره خودش] می گوید چنان سخت کوش بود که اتاقکی در باغ ساخت، آن را محصور کرد و خود را در آن محبوس...

چنانکه آپلودوروس می گوید ... او در المپاد هشتادم [۴۵۷-۴۶۰] به دنیا آمد اما تراسیلوس می گوید ... در سال سوم المپاد هفتاد و هفتم [۴۷۰/۶۹] [به دنیا آمد] که او [این تاریخ تولد] را یک سال از سقراط بزرگتر می ساخت ...

۵. دیونیسوس (نقل از اوسیبوس)

(۲) چنانکه می گویند، دموکریتوس خودش اظهار کرد ترجیح می دهد یک تبیین را کشف کند (μίαν εύρεῖν) (αἰτιολογίαν) تا آنکه پادشاهی پارس را به دست آورد.

۷.

[دیوگنس لائرتیوس از بیش از ۱۰۰ رساله نوشته دموکریتوس در زمینه های مختلف اخلاق، جهان شناسی، طبیعت، رنگ و شکل، آسمانها، حیوانات، ریاضیات، زیبایی شناسی، هومر، فرهنگ لغت، کشاورزی، نقاشی، علوم نظامی، تاریخ، قانون و صنعت نام می برد.]

(ب) فلسفه

ب (۱) اصول

ب- ۱- (۱) اتم ها و خلأ

۱۰. ارسطو، متافیزیک

(۴) لئوکیپوس و همراهش دموکریتوس می گویند پر (τὸ πλήρες) و خالی [/ خلأ] (τὸ κενόν) عناصر هستند که آنها را موجود (τὸ ὄν) و ناموجود (τὸ μὴ ὄν) می خوانند. از اینها پر و سخت (στερεόν) موجود هستند و خالی ناموجود (به این دلیل می گویند موجود بیشتر از ناموجود وجود ندارد (οὐθὲν μᾶλλον τὸ ὄν τοῦ μὴ ὄντος εἶναι) چون جسم بیش از خلأ نیست.) و اینها به عنوان ماده علل موجودات هستند (αἰτία δὲ τῶν ὄντων ταῦτα ὡς ὕλην). و همانطور که

کسانی که جوهر زیرنهاد (ὑποκειμένην οὐσίαν) را واحد می سازند و با وضع رقیق (μανόν) و غلیظ (πυκνόν) به عنوان اصول تغییرات (παθημάτων)، چیزهای دیگر را از تغییرات (πάθεισιν) آن ایجاد می کنند، اینها [: اتمیان] نیز به همانگونه می گویند تفاوت ها علل چیزهای دیگر هستند (τὰς διαφορὰς αἰτίας τῶν ἄλλων) و آنها می گویند این تفاوتها سه [گونه] هستند: شکل (σχῆμα) و ترتیب (τάξις) و وضع (θέσις)؛ چون می گویند موجود در طرح (ῥυσμῶι) و اتصال (διαθιγῆι) و دوران (τροπήι) تفاوت می کند. از اینها طرح شکل است، اتصال ترتیب و دوران وضع. چون A با N در شکل تفاوت می کند، AN با NA در ترتیب و I با H [ویلامویتز: Z با N] در وضع. درباره حرکت، [اینکه] از کجا و چگونه به چیزهایی که هستند تعلق دارد (ὑπάρχει τοῖς οὐσί) آنها همچون دیگران از مساله رد شدند (ῥαθύμως ἀφεῖσαν).

۱۱. ارسطو، متافیزیک

[همه فیلسوفان متقدم اعداد را به عنوان اصول در نظر گرفتند] و دموکریتوس پر و خالی [را به عنوان اصول وضع می کند] و می گوید یکی همچون موجود (ὡς ὄν) و دیگری همچون ناموجود (ὡς οὐκ ὄν) است. همچنین از وضع، شکل و ترتیب [بهره می گیرد] که انواع متضادها (γένη ἐναντίων) [هستند]: در مورد وضع: بالا پایین، جلو عقب؛ در مورد شکل: گوشه دار، بدون گوشه، مستقیم مدور.

۱۲. ارسطو، درباره دموکریتوس (نقل از سیمپلیکیوس)

(۵) کلمات اندکی که از کتاب ارسطو، درباره دموکریتوس، نقل شده اندیشه آن مردان را روشن می کند: «دموکریتوس جواهر کوچکی که در اندازه بی نهایت هستند را به عنوان طبیعت چیزهای ابدی در نظر می گیرد. او مکانی متمایز برای آنها وضع می کند که در اندازه بی نهایت است. او مکان را با نام های خلأ، هیچ و بیکران می خواند و هر یک از جواهر را با نام شیء (τῶι δένι) و فشرده (τῶι ναστῶι) و موجود (τῶι ὄντι) می خواند. او فکر می کند جواهر آنقدر کوچک هستند که از حواس ما می گریزند. آنها همه انواع صور (μορφὰς) و همه انواع اشکال (σχῆματα) را دارند و در اندازه با هم تفاوت دارند. بنابراین، او از اینها همچون عناصر [استفاده می کند و از آنها] مقادیر دیدنی و ادراک شدنی را ایجاد و ترکیب می کند.^۱ با نزاع کردن [با یکدیگر] و جابجا شدن در خلأ به خاطر ناهمانندی ها و تفاوت های دیگری که ذکر شد، در جا به جا شدن [با یکدیگر] برخورد می کنند و در هم چفت می شوند به گونه ای که تماس و نزدیکی متقابل ایجاد می کنند. اما این یک طبیعت منفرد حقیقی (φύσιν ... μίαν... ἀλήθειαν) از آنها نمی سازد. چون این کاملاً نامعقول است که دو [چیز] یا [چیزهای] بیشتر هرگز یکی شوند. دلیل با هم ماندن (συμμένν) جواهر با یکدیگر در یک زمان مشخص آن است که اجسام با هم منطبق می شوند و یکدیگر را نگاه می دارند. چون برخی از آنها گوشه دارند، برخی قلاب شده اند،

^۱ ترجمه دقیق تر: او از اینها، همانگونه که از عناصر، مقادیر دیدنی و ادراک شدنی را ایجاد و ترکیب می کند.

برخی مقعردند، برخی محدبند و برخی تفاوت‌های بی شمار دیگری دارند. بنابراین او فکر میکند آنها همدیگر را نگاه می‌دارند و با هم می‌مانند تا زمانی که چیزی قدرتمند از اطراف پدید آید و آنها را تکان دهد و از هم جدا کند.

۱۳. پلوتارک

[کولوتس] ابتدا به او [دموکریتوس] ایراد می‌گیرد که [می‌گوید] هر یک از اشیاء بیش از آنکه به یک گونه باشد، به گونه دیگر نیست (οὐ μᾶλλον τοῖον ἢ τοῖον εἶναι)؛ چون تجربه ما را تخریب کرده است. اما دموکریتوس بسیار دور است از این اندیشه که یک چیز بیش از آنکه به یک گونه باشد، به گونه دیگر نیست ... کولوتس معنای کلمات [دموکریتوس] را اشتباه می‌فهمد که در آن مقرر می‌کند: (٦) [وجود] شیء بیش از لاشیء نیست (μη μᾶλλον τὸ δὲν) (ἢ τὸ μηδὲν). او جسم را شیء (δὲν) می‌خواند و خلأ را لاشیء (μηδὲν) به این معنا که دومی [لاشیء] طبیعتی خاص (φύσιν τινὰ) و واقعیت (ὑπόστασιν) خودش را دارد.

ب - ۱ - ۲) استدلال

۱۴. ارسطو، کون و فساد

قوی ترین تبیین این، نظریه لئوکیپوس و دموکریتوس است که آنچه بنابر طبیعت (κατὰ φύσιν) است را نقطه آغاز (ἀρχήν) قرار می‌دهد. چون برخی از قدما گمان می‌کردند موجود ضرورتاً واحد و بدون حرکت است. چون از آنجا که خلأ وجود ندارد، نه می‌تواند حرکت کند، [وقتی] خلأیی متمایز وجود ندارد و نه [چیزهای] بسیار وجود دارند [وقتی چیزی که] تقسیم کننده باشد نیست ... اما لئوکیپوس فکر می‌کرد استدلال‌هایی دارد که به گونه‌ای با حس سازگارند و نه پیدایش و نه نابود شدن، نه حرکت و نه کثرت موجودات را طرد نمی‌کنند. او هم با این پدیده‌ها موافق است و هم در اینکه بدون خلأ هیچ حرکتی ممکن نیست، با کسانی موافق است که واحد را استقرار می‌بخشند. و او می‌گوید خلأ ناموجود است و هیچ یک از موجودات ناموجود نیست (τοῦ ὄντος οὐθὲν μὴ ὄν ... εἶναι). چون وجود اصلی وجود کاملاً پُر است (κυρίως ὄν παμπλήρες ὄν). اما این وجود واحد نیست بلکه در شمار نامحدود است که به خاطر کوچکی اندازه‌ها نادیدنی هستند. اینها در خلأ جا به جا می‌شوند (چون خلأ هست) و وقتی با هم قرار می‌گیرند باعث پیدایش می‌شوند و وقتی تجزیه می‌شوند باعث نابود شدن می‌شوند. چون آنها تا جایی که به طور اتفاقی [با یکدیگر] در تماس قرار می‌گیرند، فعال و منفعل می‌شوند، چون بدینگونه واحد نیستند. وقتی مرکب و در هم چفت می‌شوند، [چیزی را] ایجاد می‌کنند. زیرا نه از آنچه در حقیقت واحد است کثرت پدید می‌آید و نه از آنچه در حقیقت کثیر است واحد [پدید می‌آید] بلکه این غیر ممکن است. اما چنانکه امپدکلس و برخی دیگر می‌گویند، از طریق منافذ متأثر می‌شوند و بدینگونه همه تغییر و تأثرات به وجود می‌آیند؛ با تخریب و نابودی به واسطه خلأ و به همین شکل رشد از طریق به هم پیوستن [اجسام] سخت.

۱۵. سیمپلیکیوس

لئوکیپوس اهل اثنا یا میلئوس ... [هرچند] به فلسفه پارمنیدس متعهد بود، مسیر پارمنیدس و گزنوفانس را درباره موجودات دنبال نکرد، بلکه چنانکه به نظر می رسد [راه] متضاد [را دنبال کرد]. چون آنها کل [: جهان] را واحد و بدون حرکت و ایجاد ناشده و محدود می ساختند و تحقیق کردن ناموجود را مانع می شدند، او عناصر را اتم هایی (ἀτόμους) بی نهایت و متحرک در نظر گرفت و نظریه داد که پیدایش و تغییر در آنها توقف ناپذیر است. به علاوه، وجود بیش از ناموجود نیست و هر دو به طور مشابه علل [موجودات] پدید آمده هستند. او می گوید جوهر (οὐσίαν) اتم ها وجود مفروض فشرده (ναστήν) و پُر (πλήρη) است و در خلأ جا به جا می شود که آن را ناموجود می خواند و می گوید وجودش کمتر از موجود نیست.

۱۶. اوسیبیوس

دموکریئوس می گوید آرخه های کل (ὅλων) خلأ و پُر هستند؛ پُر را موجود و سخت می گوید و خلأ را ناموجود. به همین دلیل او می گوید [وجود] موجود بیش از ناموجود نیست چرا که موجودات از ازل با سرعت در خلأ حرکت می کردند.

۱۷. ارسطو، فیزیک

[اتمیان] می گویند [بدون خلأ] هیچ حرکتی بنا بر مکان (κατὰ τόπον) وجود نمی داشت (این [شامل] جا به جایی (φορὰ) و افزایش (αύξησης) است) ... این یکی [از راههای آنهاست] که به واسطه آن اثبات می کنند که خلأ وجود دارد. [راه] دیگر آنکه مشاهده می شود برخی چیزها ترکیب و نمیدین می شوند ... همچنین همه معتقدند افزایش از طریق خلأ ایجاد می شود ...

۱۸. فیلوپونوس

دموکریئوس پس از مشاهده آرخه ها از محسوسات و اینکه تقسیم و کثرت و حرکت در چیزها هست؛ او از [: بر مبنای] اینها خلأ را معرفی می کند و ناپدیدار را از پدیدار می سازد (τὸ ἀφανές διὰ τῶν φανερῶν κατασκευαζών). چون او می گوید اگر تقسیم و کثرت در اشیاء وجود دارد، خلأ هست. اما تقسیم و کثرت وجود دارد. پس خلأ وجود دارد. او همان فرض شرطی (συνημμένον) پارمنیدس را فراهم می کند اما نه دیگر [همان] فرض صغری (πρόσληψιν) [: فرض مینور] را. چون یکی [: پارمنیدس] می گوید «خلأ وجود ندارد» که نا آشکار است و دیگری [: دموکریئوس] [می گوید] «کثرت و تقسیم وجود دارد». به طور مشابه در مورد حرکت: اگر حرکت وجود دارد، خلأ هست. اما حرکت وجود دارد. پس خلأ هست. در اینجا نیز همان فرض شرطی پارمنیدس را فراهم می کند اما نه دیگر [همان] فرض صغری را.

به نظر می‌رسید دموکریتوس [به وسیله استدلالاتی که] برای فلسفه‌های طبیعی (φυσικοί λόγοις) درست است قانع شده باشد. این از آنچه در ادامه گفته می‌شود روشن خواهد شد. اگر کسی فرض کند جسمی وجود دارد که در همه جهات در اندازه تقسیم پذیر است و این [تقسیم] ممکن است، مسأله دارد. چون چه چیزی خواهد بود که از تقسیم بگریزد؟ چون اگر چیزی از همه جهات تقسیم پذیر [بود] و این ممکن [بود]، همزمان هم تقسیم شده می‌بود و هم همزمان تقسیم شده نمی‌بود. و اگر این رخ می‌داد، غیر ممکن نمی‌بود. و اگر به همانگونه از میان [به دو نیم شود] و به طور کلی (ὅλως) اگر به واسطه طبیعت (πέφυκε) در همه جهات تقسیم پذیر باشد و اگر تقسیم شده باشد، هیچ غیر ممکنی روی نداده است. چون اگر ده هزار بار به ده هزار قسمت تقسیم می‌شد، غیر ممکن نمی‌بود. هرچند شاید هیچ کس [عملاً] نمی‌توانست از میان [همه این تقسیم‌ها] بگذرد [: آنها را به انجام برساند]. اکنون وقتی جسم از همه جهات چنین [: تقسیم پذیر] است، فرض کن [کاملاً] تقسیم شده باشد. چه چیز باقی خواهد ماند؟ اندازه؟ این ممکن نیست چون [در این صورت، با وجود باقی ماندن اندازه] شیء [کاملاً] تقسیم شده نخواهد بود در حالی که [فرض شده بود که] از همه جهات تقسیم پذیر بود. اما اگر نه جسم و نه اندازه [باقی مانده] باشد، و [در این حال] تقسیم [ممکن] باشد، یا جسم از نقاط است و از [اجزاء] فاقد اندازه تشکیل شده است و یا مطلقاً هیچ چیز نیست، به طوری که باید از هیچ ایجاد شده و تشکیل شده باشد و کل [آن] یا هیچ است و یا نمود (φαινόμενον). به طور مشابه، اگر از نقاط [ساخته شده] بود، کمیت نمی‌بود. چون هر گاه در تماس قرار می‌گرفتند و یک اندازه می‌شدند و با هم می‌بودند، کل را بزرگتر نمی‌ساختند. چون اگر به دو یا بیشتر تقسیم می‌شد، کل از پیش نه کوچکتر می‌شد و نه بزرگتر. به طوری که اگر همه [نقاط] جمع می‌شدند، هیچ اندازه‌ای نمی‌ساختند. پس اگر غیر ممکن است اندازه‌ها از تماس‌ها (ἄφῶν) یا نقاط باشند، ضرورتاً باید اجسام و اندازه‌های غیر قابل تقسیم وجود داشته باشند.

ب - ۱ - ۳ ویژگی‌های اتم‌ها

۲۰. سیمپلیکیوس

کسانی که تقسیم بی‌نهایت را رد کردند، از اینکه ما نمی‌توانیم به طور بی‌نهایت تقسیم را ادامه دهیم (و بدین وسیله پایان ناپذیری تقسیم را پذیرفتند)، گفتند اجسام از تقسیم ناپذیرها تشکیل شده‌اند و به تقسیم ناپذیرها تقسیم می‌شوند. برعکس، لئوکیپوس و دموکریتوس فکر می‌کردند علت تقسیم ناپذیری اجسام اولیه فقط عبور ناپذیری نیست بلکه کوچکی و فاقد اجزاء بودن است. بعداً اپیکور آن را بدون اجزاء ندانست بلکه گفت به این دلیل تقسیم ناپذیر است که عبور ناپذیر است.

۲۱. ارسطو، درباره آسمان

آنها درباره چگونگی و چستی شکل هر یک از عناصر توضیحی ندادند جز اینکه فقط شکل کره را به آتش نسبت دادند. آنها هوا و آب و دیگر [چیزها] را با بزرگی و کوچکی متمایز کردند و طبیعت آنها را همچون نطفه همه گیر (πανσπερμία) همه عناصر [در نظر گرفتند].

۲۲. سیمپلیکیوس

لئوکیپوس و دموکریتوس کوچکترین اجسام اولیه را اتم (ἄτομα) خواندند و بنا بر تفاوت اشکال آنها و جهتشان و ترتیبشان برخی از اجسام گرم و آتشین شدند. [یعنی] آنهايي که تیزترین و دارای ریزترین اجزاء بودند، وضعیت مشابهی داشتند؛ برخی دیگر سرد و مرطوب [شدند، یعنی] آنهايي که از [ویژگی های] متضاد [تشکیل شده بودند]؛ برخی روشن و درخشان و برخی دیگر تیره و تاریک.

۲۳. سیمپلیکیوس

عناصر اجسام [وقتی] در کثرت بی نهایت است، ممکن نیست متعین شود. چنانکه پیروان لئوکیپوس و دموکریتوس قبل از او [ارسطو] فرض کردند و پس از او اپیکور. چون آنها معتقد بودند آرخه ها در شمار بی نهایت هستند، و به خاطر فشرده بودن و فاقد خلأ بودن اتمی [غیر قابل قسمت] و تقسیم ناپذیر و گذر ناپذیرند. چون می گفتند تقسیم بنا بر (κατὰ) [وجود] خلأ در اجسام ایجاد می شود، اما این اتمها در خلأ بی نهایت، از یکدیگر جدا هستند و با داشتن تفاوتهایی در شکل، اندازه، جهت و ترتیب در خلأ جا به جا می شوند. ...

در هنگام مواجهه با یکدیگر برخورد می کنند، برخی - هر کجا که باشند - [همدیگر را] پس می زنند؛ برخی دیگر، بنا بر (κατὰ) هم اندازگی شکل و اندازه و جهت و ترتیب با هم ترکیب می شوند، به هم می چسبند و بدینگونه ایجاد مرکب ها را کامل می کنند.

۲۴. سیمپلیکیوس

[ادامه ۱۵]. دموکریتوس ... همچون شریکش [لئوکیپوس] ملأ (πληρως) و خلأ (κενον) را آرخه قرار داد و اولی را موجود (ὄν) و دومی را ناموجود (μὴ ὄν) نامید. با فرض (ὑποτιθέντες) اتم ها به عنوان ماده موجودات (ὕλην τοῖς οὐσι)، آنها بقیه (λοιπα) را از تفاوت آنها ایجاد می کردند، [که] شامل سه [تفاوت بود]: ریتم (ῥυθμος)، چرخش (τροπή)، تماس (διαθιγή)؛ به عبارت دیگر، شکل (σχῆμα) و جهت (θέσις) و ترتیب (τάξις). چون شبیه طبیعتاً به وسیله شبیه حرکت می کند (πεφυκέναι γὰρ τὸ ὅμοιον ὑπὸ τοῦ ὁμοίου κινεῖσθαι) و هم جنسان به سمت یکدیگر حرکت می کنند (φέρεσθαι τὰ συγγενῆ πρὸς ἀλλήλα) و هر یک از اشکال وقتی در ترکیبی دیگر نظام می یابد جهت (διάθεσιν) دیگری ایجاد می کند. بدینگونه ادعا کردند به واسطه وجودهای بی نهایت آرخه ها

(ἀπειρών οὐσῶν τῶν ἀρχῶν) می توانند همیشه همه حالات و موجودات را توضیح دهند و اینکه چه چیز و چگونه پدید می آید. به این خاطر تنها کسانی که عناصر را نامحدود می سازند همه [چیزهایی که] اتفاق می افتند را بر مبنای منطق (κατὰ λόγον) توضیح می دهند. و آنها می گویند شمار اشکال اتم ها بی نهایت است چراکه دلیلی نیست که بیشتر اینگونه باشد به جای آنکه آنگونه باشد. این دلیلی است که آنها برای بی نهایت بودن [اشکال] ارائه می کنند.

ب - ۱ - ۴) حرکت

۲۸. پلوتارک

... همه چیزها آنچه او انواع تقسیم ناپذیر (ἀτόμους ιδέας) می خواند هستند اما هیچ چیزی متفاوت [با اتم ها وجود ندارد]. چون از آنچه نیست چیزی به وجود نمی آید و هرگز از چیزهایی که هستند پیدایشی نخواهد بود؛ چون اتم ها به خاطر سختی نه تأثر می پذیرند و نه تغییر می کنند. از اینجا هیچ رنگی از آنچه بی رنگ است و هیچ طبیعت یا روحی از آنچه بی عمل و <بی تأثر> است، نیست.

۲۹. ارسطو، فیزیک

همینطور در مورد کسانی که ... می گویند حرکت به واسطه خالاً [ممکن می شود]. چون آنها نیز متحرک بودن را حرکت بر مبنای مکان (κατὰ τόπον) می گویند.

۳۰. سیمپلیکیوس

(۷) آنها [اتم ها] را طبیعت می خوانند و می گویند آنها به وسیله وزن خودشان از میان خلایی حرکت می کنند که در برابر حرکت مکانی (κατὰ τόπον) مقاومت نمی کند. می گویند آنها به اطراف پراکنده می شوند و این را به عناصر نه صرفاً به عنوان حرکت اولیه بلکه به عنوان تنها حرکت آنها نسبت می دهند و دیگر [حرکتها] را به چیزهای [مركب] از عناصر [نسبت می دهند]. آنها می گویند اشیاء به وسیله گرد آمدن و پراکنده شدن اجسام اولیه رشد می کنند، افول می کنند، تغییر می کنند، به وجود می آیند و نابود می شوند.

۳۱. آتیوس

دموکریتوس گفت دو [ویژگی] اندازه و شکل [وجود دارد] اما اپیکور به آنها [ویژگی] سوم، وزن، را اضافه کرد.

۳۲. آتیوس

دموکریتوس می گوید اجسام اولیه (آنها که فشرده ها بودند) وزن ندارند اما به واسطه (κατ') فشار یکدیگر (ἀλληλοτυπίαν) در بی نهایت حرکت می کنند ...

۳۴. سیمپلیکیوس

با گفتن اینکه طبیعت اتم‌ها نامتحرک است، دموکریتوس می‌گوید آنها به وسیله اصابت (πληγή) [با یکدیگر] حرکت می‌کنند.

۳۵. آتیوس

دموکریتوس یک نوع حرکت در نظر می‌گیرد، [حرکت] بر مبنای لرزش (κατὰ παλμὸν).

۴۰. فیلوپونوس

وقتی دموکریتوس می‌گوید اتم‌ها با یکدیگر تماس دارند، «تماس» (ἄφήν) را در معنای اصلی به کار نمی‌برد، [معنایی] که وقتی سطوح اجسام در تماس با یکدیگر بر هم منطبق می‌شوند، اطلاق می‌شود؛ بلکه نزدیک یک دیگر بودن اتم‌ها و زیاد جدا نبودنشان را تماس می‌خواند. چون آنها کاملاً به وسیله خلأ جدا هستند.

ب - ۱ - ۵) تبیین

۴۱. ارسطو، کون و فساد

دموکریتوس و لئوکیپوس پس از وضع اشکال، تغییر و پیدایش را از آنها می‌سازند؛ از جدا شدن و گرد آمدن پیدایش و نابودی از ترتیب و جهت، تغییر [حاصل می‌شود]. آنها چون فکر می‌کردند حقیقت در پدیدار شدن هاست و پدیدارها متضاد و بی‌نهایت هستند، اشکال را بی‌نهایت ساختند به طوری که با تغییر ترکیب، چیزی یکسان برای افراد متفاوت، متفاوت به نظر می‌رسد و به واسطه یک تغییر کوچک در ترکیب، یک جا به جایی ایجاد می‌شود و یک جابه‌جایی کل پدیدار را متفاوت می‌کند. چون یک تراژدی و یک کمدی از الفبای یکسان پدید می‌آیند.

ب - ۱ - ۶) لغات

۴۲. هسیخوس

(۸) شکل (ἰδέα): شباهت (ὁμοιότης)، صورت (μορφή)، مثال (εἶδος). و کوچکترین جسم.

ج) فیزیک

۵۴. ارسطو، فیزیک

به طور کلی، این اندیشه که این اصلی کافی است، اینکه همواره یک چیز یا بدینگونه هست و یا به وجود می‌آید، فرض درستی نیست. دموکریتوس تبیین‌ها درباره طبیعت (περὶ φύσεως αἰτίας) را به این تقلیل می‌دهد [و می‌گوید]

چیزها در گذشته نیز بدینگونه به وجود آمدند. او جستجوی اصلی برای آنچه همواره [رخ می دهد] را شایسته نمی داند؛ گفتن آن درباره بعضی چیزها درست است اما درباره همه چیز درست نیست.

۵۵. ارسطو، فیزیک

برخی هستند که خود به خودی بودن (τὸ αὐτόματον) را علت آسمان و همه کوسموس [قرار می دهند]. چون گرداب و حرکتی که جهان (τὸ πᾶν) را جدا کرد و در ترتیب کنونی به نظم در آورد، خود به خود ایجاد می شود. اما این اصلی کاملاً تعجب برانگیز است. می گویند حیوانات و گیاهان نه بر اساس شانس (τύχης) هستند و نه [بر اساس آن] به وجود می آیند بلکه به وسیله طبیعت یا عقل (νοῦν) و یا چنین علت دیگری ... در حالی که آسمان و الهی ترین پدیدارها خود به خودی به وجود می آیند.

۵۶. سیمپلیکوس

به نظر می رسد عبارت «همچون نظریه (λόγος) قدیمی که شانس را رد می کند» [ارسطو (فیزیک)] به دموکریتوس بر می گردد. چون هر چند به نظر می رسد او در پیدایش جهان (κοσμοποιΐαι) از شانس استفاده می کند، اما در موارد جزئی هرگز نمی گوید شانس علت است بلکه به علل دیگر ارجاع می دهد. مثلاً [علت] یافتن گنج حفر کردن یا کاشتن یک درخت زیتون [است] ... ائودموس اینگونه گزارش می دهد.

۵۷. آنتیوس

(۱۵) لئوکیپوس [می گوید] همه چیز بنا بر ضرورت (κατ' ἀνάγκην) [است]، که همان سرنوشت است (τὴν δ' αὐτὴν ὑπάρχειν εἰμαρμένην). چون او درباره عقل می گوید هیچ چیز بیهوده به وجود نمی آید بلکه همه چیز بنا بر دلیل (λόγον) و بر اساس ضرورت [به وجود می آید].

۶۲. [پلوتارک]

دموکریتوس ... جهان را نامحدود فرض کرد چرا که به هیچ وجه توسط کسی ساخته نشده ... علل حوادث کنونی آغاز ندارند بلکه از زمانی بی نهایت قبل همه چیز توسط ضرورت تعیین شده است، چیزهایی که بودند و هستند و خواهند بود (τὰ γεγονότα καὶ ἔόντα καὶ ἐσόμμενα).

د) شناخت

۱۳۶. سکستوس

دموکریتوس گاهی چیزهایی که بر حواس پدیدار می شوند را رد می کند و می گوید هیچ یک بر مبنای حقیقت (κατ' ἀλήθειαν) پدیدار نمی شود بلکه تنها بر مبنای پندار (κατὰ δόξαν) [پدیدار می شوند] اما حقیقت در چیزهای موجود (οὐσίαν) شامل (ὑπάρχειν) اتم ها و خلأ است.

به عبارت دیگر، محسوسات [اینگونه] اندیشیده و پنداشته می شوند که هستند اما بر مبنای حقیقت (κατ' ἀλήθειαν) اینها نیستند بلکه فقط اتم ها و خلأ هستند ... او می گوید:

(۳۳) ما هیچ چیز را با اطمینان درباره موجودات درک نمی کنیم بلکه [درک ما] بنا بر وضع بدن یا چیزهایی که [بر بدن] وارد می شوند یا در برابر آن قرار می گیرند، تغییر می کند.

ἡμεῖς δὲ τῶι μὲν ἐόντι οὐδὲν ἀτρεκέδες συνίμεν, μεταπίπτον δὲ κατὰ τε σώματος διαθήκην καὶ τῶν ἐπεισιόντων καὶ τῶν ἀντιστηριζόντων

و باز می گوید:

(۳۴) اینکه ما اکنون در واقع درک نمی کنیم هر چیز شبیه چه چیز است <یا> نیست، به گونه های مختلف روشن شده است.

ἐτεῆι μὲν νυν ὅτι οἷον ἕκαστον ἔστιν <ἦ> οὐκ ἔστιν οὐ συνίμεν, πολλαχῆι δεδήλωται

(۳۵) او در درباره صور (Περὶ ἰδεῶν) می گوید بر اساس این قانون، انسان باید بداند که از واقعیت جدا شده است.

γινώσκειν τε χρή ... ἄνθρωπον τῶιδε τῶι κανόνι, ὅτι ἐτεῆς ἀπήλλακται

(۳۶) و دوباره [می گوید]: این تبیین نیز آشکار می کند که در واقع ما هیچ چیز درباره هیچ چیز نمی دانیم بلکه پندار بر هر کس تاثیر می کند.

δηλοῖ μὲν δὴ καὶ οὗτος ὁ λόγος, ὅτι ἐτεῆι οὐδὲν ἴσμεν περὶ οὐδενός, ἀλλ' ἐπιρυσμίη ἐκάστοισιν ἢ δόξαις

(۳۷) و دوباره [می گوید]: و این نیز آشکار خواهد بود که دانستن اینکه هر چیز در واقع شبیه چیست دشوار است.

ὅτι ἐτεῆι οἷον ἕκαστον γινώσκειν ἐν ἀπόρῳι ἐστί

۱۳۷. جالینوس

(۳۲b) دموکریتوس می گوید پس بنا بر عرف رنگ، بنا بر عرف روشن، بنا بر عرف تلخ اما در واقع اتمها و خلأ. و فکر می کند همه کیفیت های محسوس در ارتباط با ما که آنها را حس می کنیم، از تلاقی اتمها ایجاد می شوند و در طبیعت (φύσει) هیچ چیز سفید یا سیاه، زرد یا قرمز، تلخ یا شیرین نیست. عبارت در عرف (νόμωι) [چیزی] شبیه «عرفاً» (νομιστι) یا «با ارجاع به ما» (πρὸς ἡμᾶς) را در نظر دارد و نه بنا بر طبیعت خود چیزها (κατ' αὐτῶν τῶν πραγμάτων τήν) (φύσιν) که در عوض آن را [با عبارت] در واقعیت (ἐτεῆι) می خواند؛ در کنار «واقعی» (ἐτεόν)، نامی که می سازد و حقیقت را آشکار می کند (ἀληθὲς δηλοῖ).

۱۳۸. آتیوس

دیگران [می گویند] محسوسات بنا بر طبیعت (φύσει) [درک می شوند] اما لئوکیپوس، دموکریتوس و دیوگنس [می گویند] بنا بر عرف (νόμωι)؛ یعنی آنچه به نظر ما می رسد و بر ما تاثیر می کند. هیچ چیز حقیقی و قابل درک (καταληπτὸν) نیست مگر عناصر اولیه، [یعنی] اتم ها و خلأ. تنها اینها بنا بر طبیعت (φύσει) هستند، در حالی که دیگران از آنها [ناشی می شوند] و به طور اتفاقی (συμβεβηκότα) در جهت، ترتیب و شکل از یکدیگر متفاوت می شوند.

۱۳۹. جالینوس

وقتی خرد حتی قادر نیست بدون اصول دریافت شده (ἔλαβε τὰς ἀρχάς) آغاز کند، چگونه معتبر (πιστός) می بود اگر به آن [اصل که اصولش را از آن اخذ کرده بود] رو می کرد [و آن را مورد پرسش قرار می داد]؟ دموکریتوس با دانستن (εἰδώς) این [موضوع]، وقتی با گفتن اینکه (۳۲c) بنا بر عرف رنگ، بنا بر عرف شیرین، بنا بر عرف تلخ اما در واقع اتم ها و خلأ، پدیدارها را نقد می کرد (διέβαλε)، حواس را در پاسخ به فهم (διάνοιαν) اینگونه تصویر میکند:

(۳۸) عقل بیچاره (τάλαινα φρήν)، پس از آنکه از ما شواهدمان (πίστεις) را گرفت، ما را سرنگون می کنی (καταβάλλεις)؟ سرنگونی ما شکست توست!

۱۴۰. سکستوس

(۳۹) در قانون ها (τοῖς Κανόσι) می گوید شناخت (γνώσεις) دو گونه است: یکی از طریق حواس، دیگری از طریق فهم (διανοίας) ... او لفظ به لفظ [اینگونه] می گوید: دو نوع شناخت (γνώμη) وجود دارد، یکی مشروع (γνησί) و دیگری نامشروع (σκοτίη). [انواع شناخت] نامشروع اینها هستند: دیدن، شنیدن، بویدن، چشیدن، لمس کردن. [نوع] مشروع از آن متمایز است. او سپس مشروع را بر نامشروع ترجیح می دهد، با گفتن اینکه: وقتی نامشروع در برابر کوچکتر [قرار می گیرد] دیگر نه می تواند ببیند، نه بشنود، نه بوید، نه بچشد و نه با لمس حس کند اما >[نوع] حقیقی باید عهده دار ایجاد < تمایزهای ظریفتری باشد.

۱۶۱. دیوگنس لائرتیوس

(۴۰) در واقع ما هیچ نمی دانیم؛ حقیقت در ژرفاهاست.

ἐτεῆι δὲ οὐδὲν ἴσμεν· ἐν βυθῶι γὰρ ἡ ἀλήθεια

هـ) زبان

۱۶۷. پروکولوس

(۴۸) فیثاغورس و اپیکور با کراتیلوس [درباره اینکه منشأ نام طبیعی است] هم رأی بودند اما دموکریتوس و ارسطو با هرموگنس [درباره اینکه منشأ نام قرارداد است هم رأی بودند] ... دموکریتوس چهار استدلال (ἐπιχειρημάτων) وضع کرد [مبنی بر] اینکه نام ها اینگونه [قراردادی] ساخته می شوند. [۱] [دلیل] ناشی از هم نامی (ὁμονομίας): چون اشیاء مختلف با یک نام خوانده می شوند. بنابراین نام ها طبیعی (φύσει) نیستند. [۲] [دلیل] ناشی از چند نامی (πολυωνυμίας): اگر نام های متفاوت بر یک و همان شیء اطلاق می شوند، آنها همچنین بر یکدیگر [اطلاق می شوند] که غیر ممکن است. [۳] سوم [دلیل] ناشی از تغییر نام ها؛ اگر نام ها طبیعی هستند، چرا نام ارسطو را به افلاطون تغییر می دهیم و نام تیرتلموس را به ثوفراستوس؟ [۴] [دلیل] ناشی از فقدان نام های متناظر (ὁμοίων): ما از «عقل» (φρονήσεως) «عقل ورزیدن» [عقل بودن] را می گوئیم [مشتق می کنیم] اما از «عدالت» هیچ نام جانبی [در اینجا: فعل] به کار نمی بریم؟ بنابر این اسم ها [مبتنی بر] تصادف (τύχηι) هستند و نه [مبتنی بر] طبیعت (φύσει). او خودش اولی را نشانه های کثیر (πολύσημον)، دومی را توازن (ἰσόρροπον)، سومی را تغییر نام (μετώνυμον)، چهارمی را بی نامی (νώνυμον) می خواند.

و) الهیات

۱۸۳. سکستوس

برخی معتقدند ما در پاسخ پارادوکس های (παράδοξων) ایجاد شده جهان (κατὰ τὸν κόσμον) به مفاهیم خدایان رسیده ایم، که ظاهراً دموکریتوس نیز بر این عقیده است. چون او می گوید انسانهای قدیمی با دیدن وقایعی همچون رعد، برق، صاعقه، اقتران ستاره ها، کسوف [/ خسوف] خورشید و ماه ترسیدند و فکر کردند خدایان علل اینها هستند.

۱۸۹. کلمنت

(۶۴) تعداد معدودی از انسانهای باسواد (λογίων) دستانشان را به آنجا، جایی که ما یونانیان اکنون هوا می خوانیم، بالا می برند [و می گویند] «زنوس همه چیز را ملاحظه می کند، همه را می داند، می دهد و می گیرد و بر همه پادشاه است».

ز) پذیرش

۱۹۱. ارسطو، درباره اعضای جانوران

دلیل اینکه اسلاف ما به این روش (τροτόπον) [یعنی روش تبیین به وسیله علت غائی] نرسیدند این بود که چستی (τίην) (εἶναι) و تعریف (τὸ ὀρισθῆναι) جوهر وجود نداشت. دموکریتوس اول بار [بدان] نظری انداخت که ضرورتاً به واسطه نظریات طبیعی اش نبود بلکه به وسیله خود اشیاء بیان شده بود. در زمان سقراط این [توجه به تعریف و چستی] رشد کرد اما تحقیق درباره طبیعت (περὶ φύσεως) پایان یافت چرا که فیلسوفان به فضائل (ἀρετῆν) سودمند و سیاست روی آوردند.

ح) اخلاق

۱۹۳. داوید

(۶۷) ... بنا بر دموکریتوس همین گونه [روابط] در انسان همچون عالم صغیر (τῶι ἀνθρώπῳι μικρῳι ὄντι) تئوریه شده است (θεωροῦνται) ...

۱۹۴. جالینوس

مردان قدیمی که به قدر کافی درباره طبیعت [می دانستند] گفتند موجود زنده همچون عالم صغیر (μικρόν κόσμον) است.

۱۹۶. کلمنت

(۶۹) طبیعت و تعلیم (διδάχῃ) مشابه هستند. چون تعلیم انسان را بازسازی می کند (μεταρυσμοῖ) و پس از بازسازی طبیعت [او را] می سازد.

۱۹۸. اپیفانوس

دموکریتوس ... گفت برای همه [اعمال] یک غایت وجود دارد و رضایت (εὐθυμία) نیرومندترین است ... آنچه عادلانه به نظر می رسد عادلانه نیست بلکه ناعادلانه [چیزی است که] با طبیعت در تضاد است. او گفت [انسانها] قوانین بدی اختراع کردند و انسان خردمند نباید از قوانین اطاعت کند بلکه [باید] آزادانه زندگی کند.

۱۹۹. سیسرون

دموکریتوس ... بهترین خیر را رضایت (εὐθυμία) [می داند] و اغلب [آن را] فقدان اضطراب (ἄθραμβία) می خواند که بر روحی رها از ترس دلالت دارد.

۲۰۴. کلمنت

(۷۴) مکتب آبدرا می آموزد که ... غایت ... رضایت (εὐθυμίαν) است و آن را همچنین به باشی (εὐεστῶ) می خواند. و اغلب اضافه می کند: [۱۵۰a] چون لذت و الم معیار > آنچه سودمند و مضر است < هستند.

۲۱۲.

(۸۳) خیر [صرفاً] عدم انجام کار اشتباه نیست بلکه [حتی] پرهیز از تمایل [بدان] است.

۲۱۵.

(۸۶) از عمل بد پرهیز نه به خاطر ترس بلکه به خاطر وظیفه.

۲۲۵.

(۹۶) خوب شدن بیشتر ناشی از تمرین است تا طبیعت.

۲۲۷.

(۹۷b) حتی هنگامی که تنها بودی، بدی را نه بگو و نه انجام ده! پیاموز که بیش از در برابر دیگران، در برابر خودت احساس شرم کنی.

۲۶۹.

(۱۳۸) همان چیز برای انسانها خیر و درست است اما لذت برای افراد متفاوت، متفاوت است.

۲۸۵. پلوتارک

(۱۵۴) عقل (λόγον) عادت کرده است از خودش لذت کسب کند.

۲۸۷.

(۱۵۶) مردانگی [/ نجابت] تنها [در شکست دادن] دشمنان نیست بلکه همچنین کسی که بر لذاتش غلبه می کند [چنین است]. برخی [مردان] سرور شهرها هستند اما برده زنان.

۲۹۶.

(۱۶۵) ابلهان بدون لذت بردن از زندگی، زندگی می کنند.

۳۰۷.

(۱۷۶) آنکه به کسی عشق نمی ورزد، فکر نمی کنم به وسیله کسی دوست داشته شود.

۳۳۲.

(۲۰۱) علت عمل نادرست، نادانی به چیزی است که بهتر است.

(ἀμαρτίας αἰτία ἡ ἀμαθία τοῦ κρέσσονος)

۳۳۳.

(۲۰۲) نه هنر (τέχνη) و نه خرد (σοφία) دست یافتنی [نمی بود اگر] نوعی تعلیم نبود.

۳۳۴.

(۲۰۳) بسیاری از کسانی که بسیار آموخته اند (πολυμαθές) دارای فهم (νόον) نیستند.

۳۳۵.

(۲۰۴) شخص باید اندیشیدن بسیار (πολυνοῖην) را تمرین کند و نه آموختن بسیار (πολυμαθίην) را.

۳۳۶.

(۲۰۵) مشتاق شناخت همه چیز مباش مبادا نسبت به همه چیز نادان شوی.

(μὴ πάντα ἐπίστασθαι προθυμέο, μὴ πάντων ἀμαθὴς γένει)

۳۳۷.

(۲۰۶) بدبختی و نه عقل معلم ابلهان است.

۳۶۰.

(۲۲۹) عدالت انجام دادن آنچه درست است (τὰ χροῖ ἐόντα) و بی عدالتی انجام ندادن آنچه درست است و درست رفتار

نکردن است.

۳۷۹.

(۲۴۸) بنا بر طبیعت (φύσει) درست است که قوی تر (/ بهتر؟) حکم براند.

(۲۵۲) قوانین نباید فرد (ἕκαστον) را از زندگی کردن بنا بر اراده شخصی (κατ' ἰδίην) باز دارد اگر فرد به دیگری صدمه نزند.

(۲۷۳) انسانها هر روز چیزهای نو را می اندیشند. (νέα ἐφ' ἡμερηι φρονέοντες ἄνθρωποι)

*

درباره کتاب اصلی و سبک و ترتیب انتشار پاره ها در آن موارد ذیل میبایست مورد توجه قرار گیرند:

۱. کتاب مبنای این ترجمه کتاب زیر میباشد:

The Texts of Early Greek Philosophy: The Complete Fragments and Selected Testimonies of the Major Presocratics, Daniel W. Graham, ۲۰۱۰, Cambridge University Press

۲. تنها بخشی از پاره ها مربوط به بخشی از فیلسوفان در اینجا انتخاب و ترجمه شده اند. هرچند این انتخاب صرفاً براساس علاقه و نظر شخصی اینجانب بوده است، به نظرم مشهورترین فیلسوفان و مشهورترین پاره ها را در بر میگیرد.

۳. سبک، ترتیب و شماره گذاری پاره ها مبتنی بر سبک، ترتیب و شماره گذاری کتاب اصلی گراهام است.

۴. شماره بندی های بدون پراتز همان شماره بندی های گراهام هستند. نام نوشته شده کنار شماره منبع آن را اعلام میکند. مثلاً: ۱. دیوگنس لائرتیوس به معنای آن است که این قطعه از دیوگنس لائرتیوس نقل شده است. هرچند گراهام در کتابش آدرس مطلب را هم آورده است، به دلیل جلوگیری از پیچیدگی بیش از حد آدرسها را در ترجمه نیاورده ام. دوستان میتوانند برای پیدا کردن آدرس به کتاب گراهام مراجعه نمایند.

۵. شماره های داخل پراتز شماره پاره ها بر مبنای شماره های مشهور استاندارد دیلز-کرانتس (Diels-Kranz) است که خود گراهام نیز آنها را ذکر کرده است.

۶. هرچند در ترجمه ها متن یونانی را مینا قرار داده ام اما به دلیل دانش ناقصم از زبان یونانی، هرجا که نتوانستم زبان یونانی را مینا قرار دهم از ترجمه انگلیسی آن استفاده کردم. از آنجا که این کار به قصد انتشار انجام نشده

است، قطعا دارای اشتباهات و نواقص متعددی است و از اینکه نمیتوانم این کار را پس از رفع اشکالات منتشر کنم از همه خوانندگان پوزش میطلبم.